

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال سیزدهم، شماره چهل و یکم، زمستان ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶ / ۰۸ / ۲۲

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶ / ۱۰ / ۲۹

صفحات: ۸۵-۱۰۷

تحلیلی بر تضاد دو اصل مداخلات بشردوستانه و حاکمیت ملی

جمیل حسنیور*

استادیار گروه حقوق، واحد شهریار، دانشگاه آزاد اسلامی، شهریار، ایران

چکیده

بدون تردید رعایت قواعد آمره از جمله اصول مسلم، قطعی و لازم الاجرا در حقوق بین الملل می‌باشد. قواعدی که تخطی از آن به هیچ وجه امکان پذیر نیست. لذا احترام به دو اصل حاکمیت ملی و حقوق بشر نیز امری بدیهی و مسلم می‌باشد. اما آنچه که در اینجا مورد سؤال می‌باشد این است که در صورت تضاد بین دو قاعده آمره کدامیک را باید به عنوان اصلی برتر در نظر گرفت. که در اینجا دو دیدگاه کاملاً متضاد در برابر یکدیگر قرار دارند. اول عده‌ای از صاحب نظران که با استدلال‌های حقوقی و یا بعضاً سیاسی به دنبال تاکید جدی بر اصل حاکمیت ملی کشورها دارند. و در نهایت گروهی دیگر که با استدلال‌های حقوقی، اخلاقی و حتی فطری و بشری به دنبال برتری قائل شدن به اصل حمایت از حقوق بشر می‌پردازند. اما آنچه که در این پژوهش بدان اشاره شده است، تاکید بر اولویت به حقوق بشر می‌باشد. اما نه بدان معنا که کاملاً به حاکمیت ملی کشورها خدشه وارد خدشه وارد گردد، بلکه این امر بستگی به آن دارد که از چه منظری به حاکمیت ملی کشورها نگرینسته می‌شود. اگر به حاکمیت ملی نگاهی غیر سنتی و عاری از نگاه دوران وستفالی داشته باشیم، می‌توان گفت که مداخلات بشردوستانه در جهت حمایت از حقوق بشر هیچگونه منافاتی با حاکمیت ملی کشورها نخواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: حقوق بشر، حاکمیت ملی، مداخلات بشر دوستانه، قواعد آمره.

مقدمه:

با توجه به افزایش تعداد اقدامات نظامی تحت عنوان مداخلات بشر دوستانه بویژه پس از جنگ سرد شاهد اهمیت بیش از پیش این مساله در صحنه نظام بین الملل می‌باشیم، هر چند که مداخلات بشر دوستانه در دوران قبل از جنگ سرد بیشتر جنبه سیاسی داشته که به علت «وتو» اعضاء اصلی شورای امنیت کار آیی چندانی نداشت. اما پس از پایان جنگ سرد تعارضات سیاسی کم رنگ‌تر شده و بگونه ای اساسی تغییر یافته است، بطوری که در پایان قرن بیستم با افزایش نقش نهادها و رژیم‌های بین المللی به شکل وسیعتری نسبت به گذشته با مساله مداخلات بشردوستانه می‌باشد روبرو هستیم. از مظاهر این امر اقدامات نظامی شورای امنیت در مناطقی نظیر لیبیا، آنگولا، هائیتی، کامبوج، سومالی بوسنی، عراق، رواندا و کوزوو می‌باشد.

اما سؤال این است که تغییرات موجود در نظام بین الملل و تحولات ناشی از جهانی شدن و گسترش مقوله مداخلات بشردوستانه در چارچوب حمایت از حقوق بشر چه تاثیری بر اصل حاکمیت ملی خواهد گذاشت؟ آیا نحوه تغییر در ماهیت حاکمیت ملی دولت‌ها با تحول طبیعی حقوق بین الملل و سازمان‌های بین‌الملل ارتباط دارد؟ و اینکه آیا مداخلات بشر دوستانه با اصل حاکمیت ملی دولت‌ها در تعارض نمی‌باشد؟ و اگر حمایت از حقوق بشر و مداخلات بشردوستانه بر اصل حاکمیت ملی تفوق و برتری دارد بنابراین مجوز اصل مداخله بشردوستانه در کجا قرار دارد؟ که در پاسخ به سوالات فوق باید گفت که در ظاهر امر بنظر نمی‌رسد که نقض حقوق بشر در نظام داخلی موجب به خطر افتادن صلح و ثبات منطقه‌ای و جهانی گردد و همچنین به نظر نمی‌رسد که مداخلات بشردوستانه تضادی با حاکمیت ملی بمعنای واقعی آن و حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت‌ها داشته باشد. زیرا حدود حاکمیت کشورها بر حسب میزان تعهداتشان در جامعه بین‌المللی متغیر است.. حاکمیت به معنای دارا بودن استقلال داخلی و خارجی است، اما مفهوم استقلال این نیست که یک کشور از هر قید و بند حقوقی در نظام بین الملل رها باشد.

حاکمیت ملی و مبانی فکری، حقوقی آن

در رابطه با مفهوم حاکمیت بایستی به این مساله اشاره داشت که از چه دیدگاهی بدان نگریسته می‌شود.

از دیدگاه سنتی، مفهوم حاکمیت به معنای قدرت برتر بودن دولت در یک جامعه می‌باشد، دولتی که دارای قدرت فرماندهی است و هیچ قدرت دیگر قادر نیست مانع انجام اراده آن شود. به عبارتی حاکمیت از نظر داخلی به منزله برتری اراده و قدرت یک دولت بر تابعان می‌باشد و از نظر خارجی، بمعنای آزادی و مصون بودن یک دولت از هرگونه سلطه و نظارت دولتهای دیگر می‌باشد. و بارزترین ویژگی حاکمیت این است که یک دولت توانایی ورود به جنگ را داشته باشد و در انجام سیاست

خارجی خود آزاد و مستقل است. هینزلی معتقد است «حاکمیت یعنی اندیشه وجود نوعی اقتدار سیاسی مطلق و نهایی در جامعه سیاسی که جزء آن، هیچ اقتدار مطلق و نهایی وجود نداشته باشد.» (ویلیامز، ۱۳۷۹: ۱۳۵)

"سلطه حاکمیت این معنی را نیز می‌دهد که اینکه یک کشور که به حقوق بشر تجاوز کرده است را نمی‌توان تعقیب قانونی کرد مگر اینکه صلاحیت یک دادگاه را بپذیرد یا در آن پذیرفته شود. " (corten, ۱۹۹۱:۱).

«از نظر برخی، حاکمیت مفهومی خطرناک است زیرا ظاهراً قدرت بی قید و شرط را به یک فرد یا گروه اعطاء و بدین ترتیب حقوق فردی و جمعی دیگران را انکار می‌کند.» (ویلیامز، ۱۳۷۹: ۱۳۶)

اولین مباحث جامع در خصوص حاکمیت در قرن ۱۶ با نظریات ژان یدن و روهیلان مطرح گردید.

ژان یدن حاکمیت را بعنوان قدرت مطلقه و دائم حکومت یک اجتماع می‌دانست: «از نظر یدن، قدرت شکوه مند یا حاکمیت، مطلق‌ترین و دائمی‌ترین قدرت حاکم بر شهروندان و اتباع یک کشور است.» (وینسنت، ۱۳۷۱: ۷۱)

اندیشه‌های ژان بدن به نوعی ناشی از اندیشه‌های قدرت فائقه در حقوق روم بود. هر چند که منظور ژان یدن از حاکمیت مطلقه، قدرت نامحدود و بی قید و شرط دولت نبوده، بلکه به عقیده وی حاکمیت توسط حقوق طبیعی یا الهی و اصل وفای به عهد "حقوق بین الملل عرفی" محدود می‌گردد. اما توماس هابز در تشریح لویاتان، مشخصه حاکمیت را در مطلق بودن آن می‌داند و بنظر وی اراده اجتماعی در وجود فرمانروای حکومت عجین شده است و فراتر از فرمانروا و حتی به موازات آن قدرت دیگری وجود ندارد. و از آنجا که اراده مردم در تعیین حاکم هیچ نقشی ندارد، پس حاکمیت بوسیله اراده مردم قابلیت از بین رفتن و حتی قابل انتقال به غیر نمی‌باشد.

اما با تحولاتی که در قرن ۱۷ در دوره پادشاهی مطلق گرا به سمت دولت بوروکراتیک سرزمینی و مدرنیته بوجود آمد، در نتیجه حاکمیت نیز بواسطه شکلی و محتوایی در عقاید صاحب نظران آن مقطع زمانی دچار تحول گردید، و مفهوم حاکمیت از حاکمیت فرمانروا به حاکمیت ملی تغییر نمود.

در آغاز قرن بیستم برای حاکمیت دو رقیب جدی بوجود آمد. اول: رشد سازمانها و نهادهای بین المللی و منطقه‌ای که برجسته‌ترین آنها جامعه ملل و سازمان ملل بعنوان رقیبان خارجی بودند که دولت‌ها با عضویت به این سازمانها اقدامی جدی در روند رسوخ پذیری حاکمیت برداشتند. و دوم رشد نهادها و سازمانهای ملی در درون دولت‌ها که خارج از اراده حاکمیت دولتی بودند که از آن می‌توان بعنوان رقیب داخلی نام برد.

در آغاز قرن بیستم و پس از وقوع جنگ جهانی اول شاهد هستیم که نظریه پردازان ایده آلیست با به چالش کشیدن رئالیست‌ها، نظریات خود را در باب مسائل مختلف سیاسی، جامعه شناسی و

حقوقی مطرح نمودند. ایده آلیستها که هسته تفکرات آنان مبتنی بر یک سلسله اصول اخلاقی می‌باشد در باب حاکمیت به جای توجه به منافع ملی به منافع جمعی و ترتیبات امنیت دسته جمعی و کاستن دولتها از حاکمیت و تقلیل امکانات نظامی خود معتقد بودند. اما با آغاز جنگ جهانی دوم، نظریات ایده آلیست‌ها با شکست مواجه شد و رئالیست‌ها بار دیگر ایده خود را بر نظام بین الملل غالب نمودند.

رئالیست‌ها با پیشقراولی نظریات مورگنتا در خصوص حاکمیت، همچون پیشینیان خود مانند هابز، ماکیاوول، یدن و جان آستین معتقد به مطلق بودن، تقسیم ناپذیری، غیر قابل انتقال بودن و نامحدود بودن آن بودند. اما در عین حال مورگنتا و رئالیست‌های قرن بیستم، فشار حقوق بین الملل را در مغایرت با حاکمیت دولت - ملت‌ها نمی‌دانستند. مورگنتا سازمان‌هایی را نظیر سازمان ملل را ابزاری در دست قدرت‌ها می‌داند که این سازمان‌ها به خودی خود از قدرتی برخوردار نیستند بلکه قدرت خود را از قدرتهای بزرگ می‌گیرند.

رئالیست‌ها بر خلاف ایده آلیستها، دولت‌ها را با مشخصه حاکمیت ملی بعنوان بازیگر اصلی نظام بین الملل می‌دانند و معتقدند که کشوری که اصل بنیادین سیاست روابط بین الملل که همان کسب و افزایش و حفظ قدرت می‌باشد تعقیب نماید، بمنزله این است که خود را ضعیف نشان داده و زمینه نزاع با دیگران را فراهم می‌کند و همین امر باعث شده دولت‌ها تفسیری مضیق از منشور سازمان ملل بعمل آورند.

با آغاز دهه ۹۰ و فروپاشی نظام دوقطبی و نظام بین الملل مبتنی بر جنگ سرد، همچنان که در بسیاری از مؤلفه‌ها شاهد تغییر و تحولات مفهومی هستیم و مفهوم حاکمیت هم در این مقطع دچار تغییر و تحول نسبتاً گسترده‌ای گردید. «درفراند جهانی شدن بیشتر دولت‌ها از حاکمیت ملی محروم ماندند. حتی این مساله شامل دولتهای قدرتمندی نظیر آلمان غربی و ژاپن که بعنوان نیمه حاکم خوانده شده‌اند می‌گردید. (arrighi, ۱۹۹۷:۸)

همچنین فرو پاشی نظام دو قطبی دارای تبعات منفی بود و می‌توان به مواردی نظیر پاکسازی نژادی و قومی و مذهبی، تکثیر تسلیحات کشتار دسته جمعی، گسترش اقدامات و عملیاتهای تروریستی، آلودگیهای زیست محیطس و استفاده بیش از حد از منابع زمینی و دریایی، بویژه توسط کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته اشاره نمود که تمامی این موارد بعلاوه فروپاشی نظام دو قطبی باعث یک نوع همگرایی نسبی در شورای امنیت و در نتیجه شکل گیری تفسیر موسعی از منشور گردیده است. بطوریکه بسیاری از مسائلی نظیر حقوق بشر، انتخابات، رفتار با اقلیت‌ها و شهروندان، مسائل زیست محیطی و چگونگی بهره برداری از منابع طبیعی برای توسعه و مسلح شدن کشورها و بسیاری از موارد دیگر که در زمان جنگ سرد جزئی از حوزه صلاحیت داخلی دولت‌ها محسوب می‌گردیدند، در فردای پس از جنگ سرد در حوزه تفسیر موسع از منشور لحاظ گردیده و

مسائلی قلمداد شدند که فراتر از صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار گیرند. عبارتی در این مقطع زمانی بر اساس "حقوق ارتفاقی"، این صلح داخلی است که به صلح بین الملل پیوند خورده است. هر چند که برنامه صلح سازمان ملل و متمم آن در حقیقت نشان دهنده آن بود که «دوران حاکمیت انحصاری دولت‌ها بسر آمده و جامعه جهانی نیز از این پس نمی‌تواند نسبت به تحولات داخلی رفتار دولت‌ها با یکدیگر و نسبت به اتباعشان بی تفاوت باشد.» (غلامی، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۱۰۲) اما این در حالی است که بسیاری از کشورهای جنوب هنوز در مراحل اولیه دولت-ملت سازی می‌باشند. «جنوب محصور شدن در پشت دیوار حاکمیت را بعنوان سد محکمی در برابر مداخله جویی قدرتهای بزرگ با استفاده از حربه حقوق بین المللی در چارچوب سازمان ملل تلقی می‌کند.» (غلامی، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

امروزه بر خلاف دوره جنگ سرد عوامل محدود کننده حاکمیت متنوع تر می‌باشند، عواملی نظیر، گسترش مقررات و قوانین خلع سلاح، فناوری پیشرفته و به موجب آن ایجاد تنگناهای ملی، گسترش حقوق بشر (دیوان کیفری بین المللی I.C.C)، تهدیدات متقابل، منافع مشترک و در نتیجه فرایند جهانی شدن که از جمله عوامل محدود کننده حاکمیت محسوب می‌گردند. «پطروس غالی دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد جمله‌ای در همین زمینه دارد. او می‌گوید: "احترام به حاکمیت و تمامیت دولتها ضروری است ولی دوران حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است، حالا وظیفه رهبران دولتها است که این مساله را درک کنند و توازنی بین اداره خوب جامعه خودشان و نیازمندی‌های دنیای بهم وابسته امروزی ایجاد نمایند."» (روحانی، ۱۳۸۲: ۴).

حقوق بشر و مبانی فکری، حقوقی آن

اهمیت حفظ، حمایت و گسترش حقوق بشر بعنوان مهم‌ترین قاعده آمره تا بدانجا افزایش یافته که حتی در نظام بین المللی کنونی مفهوم حاکمیت را زیر سؤال برده است. اهمیت حقوق بشر و ضرورت حمایت از آن تا بدانجا توسعه یافته که به عقیده تعدادی از صاحب نظران حقوقی و سیاسی در مورد نقض فاحش آن حتی می‌توان به زور و قدرت نظامی متوسل شد.

تعداد زیادی از حقوقدانان معتقدند تحت هیچ شرایطی دولتمردان نمی‌توانند ادعا کنند که کشتار مردم خود را طبق روال حاکمیت داخلی کشور انجام دهند. لذا تمام کشورها باید اساس حقوق بشر را باور کرده و آنرا بپذیرند و قتل عام نامشروع را در کشور خود رد نمایند و قتل عام‌ها را بعنوان یک قانون نامشروع بعنوان یک عامل نگران کننده بپذیرند. بنابراین بایستی از نظر سیاسی، اقتصادی و مالی بایستی برخورد گردد. تحریم حتی باید بدون مداخله سازمان ملل بر علیه یک دولت و یا یک گروه ایجاد گردد.» (Corten, ۱۹۹۱: ۱). بنابراین چنانچه دولتی در خصوص نقض حقوق بشر به

نقض گسترده و فاحش آن مبادرت نماید، بنحوی به معنای آن است که جنگ علیه او مجاز می‌باشد. «اهمیت حقوق بشر تا آنجا افزایش یافته است که حتی یکی از مظاهر بارز حاکمیت یعنی تابعیت زیر سؤال قرار گرفته است. در حالی که در گذشته، تابعیت بعنوان یک رابطه سیاسی، قانونی و معنوی، یک فرد را به یک دولت مرتبط می‌ساخت، و در مباحثی همانند مسئولیت دولت‌ها در قبال افراد و یا حق حاکمیت دیپلماتیک مورد توجه قرار می‌گرفت. امروز علقه مذکور در حال کم رنگ شدن می‌باشد. بطور مثال ماده ۸ پیش نویس گزارشگر حمایت دیپلماتیک کمیسیون حقوق بین الملل بیان می‌دارد: "یک دولت می‌تواند از شخص زیان دیده بدون تابعیت یا آواره به شرط اقامت در آن کشور، حمایت دیپلماتیک نماید. (روحانی، ۱۳۸۲: ۹)

«اینکه یک کشور بتواند ادعای مشروع برای قتل عام مردم خودش داشته باشد وجود ندارد که هر چیزی روی زمین که به داخل کشور می‌باشد فقط ماهیت داخلی داشته باشد دارای اهمیت است. تمامی دولت‌ها بطور رسمی پذیرفته‌اند که باید به حقوق اساسی اشخاص احترام بگذارند. آن‌ها در یک روش مستقل برای احترام گذاشتن به این اصول مصمم می‌باشند. بنابراین آنها باید به این روش مستقل مسلط احترام بگذارند.» (Corten, ۱۹۹۱: ۲)

امروزه حقوق بشر، ویژگی داخلی خود را از دست داده و بیشتر از یک خصلت و خصیصه بین المللی برخوردار شده و سایر کشورها نمی‌توانند بر اساس مسائل داخلی از رسیدگی و احیاناً بازرسی سایر کشورها و سازمانها نسبت به مسائل داخلی حقوق اتباع خود امتناع نمایند. «به لحاظ تئوری دولتها آنقدر آزاد نیستند که حتی شهروندان خود را طبق آمال و تفکرات خود تربیت کنند. حقوق بشری که بصورت بین المللی پذیرفته شده است، استانداردهایی را برعهده دولتها گذاشته و تحمیل می‌نماید و در یک اقدام سیاسی، دولت ممکن است بدلیل تخلفات حقوق بشر تحت فشار قرار گیرد.» (Weiss, ۲۰۰۱: ۱)

حقوق بشر در چارچوب اصول کلی حقوق ذاتی تلقی می‌گردد و بعنوان اصلی حقوقی می‌باشد که ریشه در خلقت بشری داشته و از جمله اصول و قواعد حقوق طبیعی بوده و تمامی آموزه‌های اخلاقی و دینی توجه خاصی را بدان مبذول داشته‌اند. می‌توان گفت که حقوق بشر پایه و اساس تمامی اصول و قواعد حقوقی عرفی و مدون موجود در سطح جهان می‌باشد. آنتونی کسسه در باب اهمیت حقوق بشر می‌گوید: «در قالب کنونی جامعه بین المللی سه دسته ارزش، نظام فراگیر روابط میان دولتی را پی ریزی می‌نماید: صلح، حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت.» (کسسه: ۷۷)

اما با این تفاوت که وی اهمیت صلح را بیش از حقوق بشر و حق تعیین سر نوشت می‌داند. اگر اکثر حقوق موجود در سطح جهان را در نظر بگیریم به جرات می‌توان گفت که ریشه تمامی آنها به حفظ و حمایت و ترویج و توسعه حقوق بشر بر می‌گردد.

پس از جنگ جهانی اول، و با شکل گیری جامعه ملل، شاهد ظهور جلوه‌هایی از حقوق بشر در

میثاق این نهاد جهانی هستیم که بخصوص بیشتر در مورد حقوق اقلیتها مرتبط بوده است، و به جهت تعهد حقوقی اعضای این سازمان، حقوق بشر به تمامی دنیا گسترش یافت.

اما پس از پایان جنگ جهانی دوم ملل و شکل گیری سازمان ملل متحد، مهم‌ترین اقدام این سازمان در جهت حفظ و گسترش حقوق بشر، به تصویب رساندن اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ بوده است. از آنجا که حقوق بشر در مقدمه منشور ملل متحد و بند ۳ ماده ۱ و مواد ۵۵ و ۵۶ و بند ۲ ماده ۶۲ و ۷۶ و ماده ۶۸ که به شورای اقتصادی و اجتماعی اجازه تأسیس کمیسیون‌هایی بمنظور توسعه حقوق بشر را می‌دهد، خود حاکی از اهمیت مقوله حقوق بشر در سطح نظام بین الملل می‌باشد.

اگر آغاز رشد جدی و برجسته اصول و قواعد مربوط به حقوق بشر را با انقلاب کبیر فرانسه هم زمان بدانیم باید به این مسئله اشاره نمود که حقوق بشر از قرن ۱۸ تا به امروز سه نسل را پشت سر گذاشته است.

نسل اول به قرون ۱۸ و ۱۹ و اصول حقوق مدنی و سیاسی ناشی از اصول انقلاب کبیر فرانسه بر می‌گردد، که بر اساس عقیده طرفداران این نسل، افراد بایستی بطور جدی مورد حمایت قرار گیرند و حقوق مدنی و سیاسی آنها که شامل حق بیان، حق عقیده، و تشکیل گروه‌های سیاسی می‌گردد تضمین شود. «آریه می‌گوید: "دلیل اصلی ارتقاء بخشیدن به اصول حقوق بشر در سطح جهانی این است که ارزشهای ذاتی افراد در معرض مخاطره قرار دارند. این ارزش‌ها عبارتند از: حقوق تمامی افراد برای رهایی از مجازات‌های ظالمانه و بی ضابطه، حق افرادی برای آزادی بیان، برابری افراد به دور از تبعیضات نژادی و قومی، مذهبی و جنسی. این حقوق از حقوق اساسی افراد می‌باشند، چراکه همین حقوق، انسان بودن ما را تعریف می‌کنند.» (ذاکریان، ۱۳۸۱: ۶۷)

نسل دوم به سالهای بین دو جنگ جهانی اول و دوم یعنی دهه ۱۹۳۰ را شامل می‌گردد که طرفداران این نسل، دید خود را از فرد وسیع‌تر ساخته و جامعه‌ای بزرگتر را مورد توجه قرار می‌دهند و تاکید آنان بر روی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. و به دیدگاه فردگرایانه نسل اول خرده می‌گیرند. آنان معتقدند که مردم و دولت به سختی از یکدیگر قابل تفکیک هستند. این دیدگاه بجای تاکید بر فرد جامعه را مورد توجه قرار می‌دهند. و در نهایت نسل سوم که با بحرانهای اواخر دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰ و با نظریات پست مدرنیستی و زیست‌گرایان آغاز شد توجه خود را معطوف به توسعه، صلح و محیط زیست نمودند

در مجموع می‌توان گفت کشورهای توسعه یافته غربی بعنوان حامیان نسل اول، کشورهای کمونیستی بعنوان حامیان نسل دوم و رویکردهای پست مدرنیستی در قالب نسل سوم مطرح می‌باشند.

«حمایت از حقوق بشر در نظام بین الملل، پس از گذشت بیش از شصت سال از تصویب اعلامیه

جهانی حقوق بشر از اهمیت و اولویت درجه اول در سیاست بین الملل برخوردار گردیده است، بگونه ای که گفته می‌شود، حقوق بشر از جایگاه درجه دوم در سیاست بین الملل به جایگاه درجه اول ارتقاء یافته است. یکی از عوامل اصلی این وضعیت، تبدیل قواعد حقوق بشر به عرف بین المللی و نهایتاً امری شدن آن قواعد است.» (ذاکریان، ۱۳۸۱:۸۰)

برتری حقوق بشر بر حاکمیت ملی

پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ که شاهد شکل گیری اعلامیه حقوق شهروند در فرانسه و پس از اعلامیه استقلال آمریکا در ۱۷۷۶ و اعلامیه جهانی حقوق بشر، شاهد چالشی جدی بین دو مفهوم "حقوق بشر" و "حاکمیت" دولت‌ها هستیم. اما با آغاز قرن ۲۰ و تکامل روابط بین الملل روند رو به افزایش ارتباط بین واحدها و گسترش سازمانها بخصوص در فرایند جهانی شدن، مفهوم حقوق بشر به مفهومی جهانشمول تر تبدیل شده است.

امروزه آنچنان منافع همه جانبه بشریت و انسانها به یکدیگر گره خورده است که بطور جدی مرزبندی و زندگی اجتماعی در چارچوب قلمرو حاکمیت را ناممکن ساخته است. حتی هدف از تشکیل نهاد بزرگ و مهمی همچون دیوان کیفری بین المللی که بعنوان اولین نهاد قضایی دائمی با صلاحیت عام قلمداد می‌گردد، اساساً تحقق عدالت کیفری در سطح نظام بین المللی از طریق ایجاد صلاحیت مستقل و فراتر از صلاحیت دولتها و در جهت حمایت از حقوق بشر می‌باشد. حتی «امروزه در اروپا محاکمی بوجود آمده که طبق مقررات این محاکم، اگر دولتمردی حقوق بشر را نقض کند، یک شهروند عادی می‌تواند در دادگاه از او شکایت کند و آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به این گونه دعاوی را دارد.» (روحانی، ۱۳۸۲: ۹)

«برخی عقیده دارند که حقوق بشر بر مبنای حقوق عرفی بین المللی قرار دارد. پروفیسور مرون استاد دانشگاه نیویورک استدلال می‌کند که حتی در صورت عدم الحاق دولتها به کنوانسیونهای مربوط به حقوق بشر، قواعد حقوق بشر برای دولتها الزام آور است. برخی نیز اقتباس قوانین اساسی دولته ای مختلف از بیانیه جهانی حقوق بشر را دلیلی بر عرفی شدن قواعد حقوق بشر می‌دانند. در جامعه بین المللی برخی از قواعد مبنای حقوق عرفی دارند یعنی اگر به هر دلیلی دولتی به کنوانسیونها یا معاهدات بین المللی که اکثر مواد آن جنبه عرفی پیدا کرده‌اند ملحق نشده باشند، دولت مذکور ملزم به رعایت این قواعد و مقررات است. بخصوص که بیشتر قواعد حقوق بشر مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های ۱۹۶۶ مبنای عرفی یافته‌اند، یعنی مقبولیت جهانی داشته و مورد تأیید جامعه بین المللی هستند. لذا دولتها ملزم به رعایت آنها می‌باشند. هیچ وقت شکنجه، تبعیض نژادی و نسل کشی برای دولتهایی که معاهدات منع کننده این موارد را امضاء نکرده‌اند امری

قانونی نیست. جای تردید وجود ندارد که قصد ملل متحد از تدوین این کنوانسیون، محکومیت کشتار جمعی بر مبنای اصل جهانی بودن و محکومیت این جنایت و نیز همکاری برای محو آن بوده است.» (کر می، ۱۳۷۵: ۸۴-۸۵)

اما از سوئی در جهان امروز، کشورها به دو جهت ملزم به رعایت حقوق بشر هستند. اول اینکه حقوق بشر جزء حقوق ذاتی، طبیعی و فطری بشر است که ریشه در خلقت انسان دارد. و شامل اصول و قواعدی حیاتی و اساسی می‌باشند که نادیده گرفتن آنان بمعنای نادیده گرفتن ماهیت انسان و سرنوشت انسان می‌باشد. و حقوق بشر شامل اصول و قواعدی است که پذیرش آن توسط هرگونه عقل سلیم و فطرت پاکي مورد تأیید می‌باشد.

دوم اینکه نقض حقوق بشر بمعنای نقض تعهدات منشور می‌باشد. به عبارتی زمانی که دولت‌ها منشور سازمان ملل را پذیرفته‌اند و خود را متعهد به آن ساخته‌اند در حقیقت پذیرش مفاد و مواد آنرا تعهد نموده‌اند. و از آنجا که در بسیاری از مواد آن (نظیر ماده ۵۶، ۵۵، بند ۲ ماده ۶۸، ۶۷، ۶۶ و حتی مقدمه این منشور) به مساله حمایت از حقوق بشر توجه شده است. بنابراین دولت‌ها با قبول منشور در اصل، خود را ملزم به رعایت مواد آن کرده‌اند.

مداخلات بشردوستانه مصداق بارز حمایت از حقوق بشر

سال‌های سال بود که مفهوم مداخلات بشردوستانه به همراه مفهوم حقوق بشر به مفهومی بی اعتبار و منسوخ شده تبدیل شده بود. اما با سقوط شوروی و پایان جنگ سرد و در کنار آن افزایش بی عدالتی‌ها، مسائل زیست محیطی، گسترش فقر و بسیاری از مضامین جامعه بشری و همچنین تحولات ناشی از فرو پاشی نظام دو قطبی و پایان جنگ سرد و کاهش استفاده از حق "تو"ها، یکبار دیگر مفهوم مداخلات بشردوستانه که دیگر موانع سیاسی و ایدئولوژیکی ناشی از جنگ سرد را پیش روی خود نداشت، به شکل الزام آورتر و به شکل وسیعتری در دستور کار سازمان ملل قرار گرفت.

خاویر پرز دو کوئیبار دبیر کل وقت سازمان ملل در این خصوص عنوان نمود که «ما به وضوح وضعیتی را مشاهده می‌کنیم که از آن احتمالاً باید بعنوان تغییرات غیر قابل مقاومت در افکار عمومی نسبت به عقیده دفاع از مظلومان عنوان کرد.» همچنین آدام رابرتز، می‌گوید جنگ بشردوستانه تصویری است که در حال تبدیل شدن به یک واقعیت می‌باشد. (Roberts, ۱۹۹۳: ۴۲۹)

قبلاً کوفی عنان گفته بود که وقتی شورای امنیت نمی‌تواند به وظایف خود عمل کند، قابل ذکر است که کشورها بطور یکجانبه (بدون دخالت ملل متحد) دست به اقدام بزنند. وی از چنانچه‌ای علیه حقوق انسانها، اظهار تأسف و ابراز امیدواری کرده بود که برای حل و فصل مساله، کشورهای عضو

مجدداً به سازمان ملل متحد بازگردند. این جنایت‌های علیه حقوق انسان‌ها می‌تواند در بر گیرنده اعمال و اقداماتی نظیر، تبعید گسترده و شرایط سخت زیست به یک جمعیت غیر نظامی، انتقال کودکان و صدمه جسمانی یا روانی یک گروه و جمعیتی خاص باشد که بمنظور "حذف" گروهی تعبیر می‌گردد، که بر این اساس حق مداخله بشردوستانه را برای سایرین باز می‌گذارد. طبق ماده ۱۹ طرح کمیسیون حقوق بین الملل «نقض گسترده یک تعهد بین المللی که رعایت آن برای حفاظت از زندگی انسان از اهمیت اساسی برخوردار است، نظیر اصول ناظر بر منع کشتار جمعی، تبعیض نژادی، بردگی و نقض اصول حقوق بشر، از موارد جنایات بین المللی می‌باشد که برای دولت مسئولیت بین المللی به‌مراه دارد.» (Vaughan, ۱۹۹۴: ۱۰۶)

«در بیستم ژانویه سال ۲۰۰۰ دبیر کل سازمان ملل، کوفی عنان اخطار داد که: در هیچ کشوری تصور تکرار چنین عملی ممکن نیست، تکرار آنچه که همه ما قسم خورده‌ایم که هرگز تکرار نشود: کشتار و جنایت وسیع بصورت نسل‌کشی.» (Miskel, ۲۰۰۰: ۱)

«بر اساس یکی از پیشنهادهای ارائه شده، شورای امنیت می‌تواند در مواردی که حقوق بشر نقض شود یا نقض فاحش قوانین بین المللی در مورد نسل‌کشی یا حمایت از تروریسم و یا تهدید سلاح‌های کشتار جمعی اثبات شود اقدام‌های پیشگیرانه انجام دهد. حتی اگر این اقدامات ناقض حق حاکمیت ملی کشورها و دولت‌های آن‌ها باشد.» (بهشتی پور، ۱۳۸۳: ۱۱) "مدافعان صلاحیت شورای امنیت به ماده ۳۹ منشور ملل متحد اشاره می‌کنند که بر پایه آن شورای امنیت می‌تواند هر موضعی را که تهدید صلح، نقض صلح یا عمل تجاوز باشد، شناسائی و طبق مواد ۴۱ و ۴۲ منشور اقدام کند." (کردبچه، ۱۳۸۳: ۴) اما از سوئی دیگر بنا به نظر دیوان بین المللی دادگستری، «بین دولتهای مستقل، احترام به حاکمیت سرزمین یکی از بنیادهای اساسی روابط بین الملل است.» (۵۸ هر چند که «بنا به نظر ایو ساندوز، مداخله مسلحانه یک دولت "برای خاتمه دادن به نقض‌های گسترده و فاحش حقوق بشر، جایگاهی در نظام پیش بینی شده سازمان ملل ندارد." (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۳) «مداخلات نوع پرستی بعنوان تلاش‌هایی برای نجات مظلومان و بیچارگان از زجر و سختی بسیار در نظر گرفته می‌شود. این موضوع با عبارت "سیاست نجات" توسط میثائیل والزر بکار رفته است. او خودش بنحوی از مداخله گرایان ناراضی است. اما می‌گوید فرض کنید که شما دارید به خانه می‌روید. مردی قوی هیکل می‌بینید که با فرزند خود ناخوشایند دعوا می‌کند. شما به خود می‌گویید که این یک بحث خانوادگی است و به من مربوط نمی‌باشد. بعد به راه خود ادامه می‌دهید، همینطور که رد می‌شوید دعوا شدت می‌گیرد و آن مرد فرزندش را با چوب میزند. شما می‌روید تا به آن بچه کمک کنید ولی مرد می‌گوید، گم شو. و همینطور که با چوب فرزندش را می‌زند، چاقویی را بیرون می‌آورد تا به آن بچه صدمه بزند، شما برای نجات جان بچه تلاش می‌کنید و تفنگ را در دست

دارید. لذا شما باید آن مرد را تهدید کنید و اگر تهدید کاری از پیش نبرد، شلیک کنید. چنین مثالی در مورد کشورها نیز صحت دارد، با این تفاوت که کشتار و درگیری شدیدتر می‌باشد.» (۱۱: ۲۰۰۲، Coady)

«برایان همپیر بین جنگ و مداخله تفاوت قائل است. زیرا معتقد است که اصول اخلاقی جنگ با مسائل جنگ تعارض دارد. دلیل آشکاری که چرا این دو مورد بطور قطعی از هم جدا نمی‌شوند این است که مداخله تدریجاً و یا بخشهایی از ویژگیهای رفتاری جنگ را بدست می‌آورد همانطور که در مداخله عربستان در مورد کوزوو و یا مداخله ویتنام در کامبوج ملاحظه شد، حتی بعضی اوقات ممکن است احساسات نوع دوستانه بدون خونریزی همراه باشد مانند مداخلات فرانسه با ۱۸ هزار نیروی نظامی برای کمک به رهبری بوکاسا در جمهوری آفریقای مرکزی در سال ۱۹۷۹.» (۱۲: ۲۰۰۲، Coady)

در دو قرن گذشته، جهان شاهد موارد متنوعی از مداخلات بشردوستانه بوده است. مانند مداخله کشورهای غربی در قرن نوزدهم در امپراطوری عثمانی در جهت حمایت از حقوق اقلیون مذهبی بویژه حمایت از مارونی‌ها در لبنان. و یا اعزام نیرو توسط مصر در سال ۱۹۴۸ به منظور حفاظت از جان و مال اعراب فلسطین. و یا مداخله نظامی ترکیه در قبرس در ۱۹۷۴ و یا مداخله هند در پاکستان شرقی که منجر به استقلال بنگلادش در سال ۱۹۷۱ گردید، و یا مداخلاتی که در دو دهه اخیر بویژه در هائیتی، سومالی، رواندا، کوزوو، عراق، بوسنی و مناطقی دیگر از جهان گردیده است. مداخلات بشردوستانه در دوران جنگ سرد بیشتر جنبه سیاسی داشته که با "وتوی" اعضاء اصلی شورای امنیت کارایی چندانی را از اینگونه مداخلات مشاهده نمی‌کنیم. «تضاد منافع دو ابر قدرت و اقمار آنها در دوران جنگ سرد، فعالیت‌های سازمان ملل متحد را به طور اعم و شورای امنیت را به طور اخص کند یا فلج کرده بود. در نتیجه شورای امنیت عملاً نقش خود را به عنوان یک نهاد بین المللی عهده دار مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین المللی از دست داده بود» (پروین، ۱۳۷۷: ۱۴۶) اما پس از پایان جنگ سرد، معضل سیاسی ناشی از نظام دو قطبی کم رنگ‌تر شده، و در نتیجه شاهد کاهش و حتی حذف تعارضات سیاسی بین دو بلوک هستیم.

در پایان قرن بیستم با افزایش نقش نهادها و رژیمهای بین المللی به شکل وسیعتری نسبت به گذشته با قضیه مداخلات بشردوستانه روبرو هستیم. که از مظاهر این امر، نقش سازمان ملل متحد و شورای امنیت در تنازعات داخلی می‌باشد که قاعدتاً تحت عنوان مداخلات بشردوستانه که غالباً در مناطقی نظیر لیبریا، کامبوج، السالوادر، و دیگر مناطق مطرح می‌باشد روبرو هستیم. حال باید دید که آیا مداخلات بشردوستانه در چه زمان و شرایطی خود را بر اصل حاکمیت ملی غالب می‌نماید.

«بر حسب نظر دیوان "بین دولتهای مستقل، احترام به حاکمیت سرزمینی، یکی از بنیادهای

اساسی روابط بین الملل است.» (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۳)

«در کنفرانس دیمبارتن اوکس پیشنهاد شده بود که در فصل مربوط به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، در منشور، ماده‌ای همانند بند ۸ ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل گنجانده شود که بر پایه آن بررسی وضعیت یا اختلاف درباره مسائلی که به موجب تنها در صلاحیت داخلی دولت‌هاست، از اختیارات شورای امنیت خارج شود. ولی در کنفرانس سانفرانسیسکو این پیش نویس اصلاح و متن مربوط به "محدودیت صلاحیت داخلی" تا اندازه زیادی دگرگون شد و از فصل مربوط به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات به فصل اصول منشور (ماده ۲) انتقال یافت، با این دید که این اصل باید بر همه فعالیت‌های سازمان ملل متحد حاکم شود.. در متن ماده نیز، سه تغییر ایجاد شد که عبارت بود از حذف اشاره به حقوق بین الملل، جانشین کردن عبارت "اساساً" بجای عبارت "انحصاراً" و افزودن استثناء مربوط به تصمیمات شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم. بدین شکل بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد به شرح زیر تصویب شد. "هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در امری که اساساً جزء صلاحیت داخلی دولتهاست دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را برای حل و فصل، تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اقدامات قهری پیش بینی شده در فصل هفتم لطمه نخواهد زد.

بر این اساس می‌بینیم معیار دیگری برای تشخیص اینکه چه مسائلی اساساً در صلاحیت داخلی و چه موضوعاتی خارج از حیطه صلاحیت داخلی دولت‌هاست، تعیین نشده است. گذشته از آن هیچ یک از ارکان سازمان ملل برای تفسیر منشور و تشخیص معیارهای صلاحیت داخلی دولتها تعیین نشده است. گفتنی است که مشخص نبودن رکن تفسیر کننده، تنها منحصر به این ماده از منشور نیست، بلکه در خصوص دیگر مواد منشور نیز صادق است. نبود چنین ماده‌ای در منشور باعث شده است که کسانی به این نتیجه برسند که هر یک از ارکان سازمان ملل متحد می‌تواند در انجام دادن وظایف خود، مواد مربوط در منشور را تفسیر کند.» (عباسی اشلقی، ۱۳۸۳: ۴۵)

«بنا بر یک نظر، در جایی که توسل به زور بمنظور تجاوز علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشوری نیست و برای هدف‌هایی می‌باشد که با هدفهای منشور مغایرت ندارد، مانند اقدامات انساندوستانه و حمایت از اتباع در خارج (نظیر اقدام نظامی هند در پاکستان شرقی در ۱۹۷۱) این گونه توسل به زور مجاز است.» (مقتدر، ۱۳۷۲: ۱۳۱)

در برابر این سؤال که آیا جامعه بین المللی می‌تواند در مقابل نقض‌های فاحش حقوق بشر به هنگام ناتوانی شورای امنیت در تجویز توسل به زور (به لحاظ وتو) منفعل باقی بماند و کاری را انجام ندهد؟ کوفی عنان در این باره ضمن حمایت از عملیات ناتو اقدام این پیمان نظامی را مشروع دانسته و معتقد است، زمانی که یک فاجعه و درام انسانی در حال وقوع می‌باشد جامعه بین المللی این حق را دارد که به زور متوسل شود. مشروط بر آنکه شورای امنیت از انجام آن ناتوان باشد.

«خاویر سولانا، دبیر کل وقت ناتو، شب قبل از بمباران هوایی {یوگسلاوی} به دقت تصریح می‌کند که هدف از این بمباران هوایی، پایان دادن به حملات وحشیانه مرتکب شده توسط نیروهای نظامی و نیروهای پلیس صرب و نیز تضعیف توانایی آنان در طولانی ساختن این فاجعه انسانی است.» (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۷)

«در این زمینه سخنان نماینده هلند در شورای امنیت بسیار گویاست. وی خطاب به دولتهایی که بنظر او اصرار بر این داشتند که بمباران هوایی مغایر با منشور است، با اظهار امیدواری بیان می‌دارد که آنان روزی این را محقق خواهند ساخت که منشور ملل متحد یگانه منبع حقوق بین الملل نیست.» (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۶)

استانلی هافمن در خصوص انجام مداخله معتقد است که تحت دو شرایط، بایستی مبادرت به مداخلات بشردوستانه نمود. «تهدید برای صلح بین المللی: اولین مورد برای این سخن هافمن چیزی است که او بنام دولت‌های خطرناک از آن یاد می‌کند. هرچند که دولت‌های ورشکسته نیز ممکن است خطر را به همین شکل بوجود بیاورند. این وضعیت را می‌توان در میان کردهای شمال عراق مشاهده کرد. و همچنین در هائیتی و یا آدمکشهایی که در هائیتی فاجعه آفریدند و یا شکست نظم و قانون در سومالی.» (Coady, ۲۰۰۲: ۱۲)

در خصوص نقض و تجاوز عظیم به حقوق بشر، «هافمن این مورد را شامل تهدیداتی نظیر نژادپرستی و تهاجمات وحشتناکی مثل بمباران انسانها و نوعی از طغیان و افزایش کشتار نوع بشر مثل چیزی که در کوزوو و یا در تیمور شرقی رخ داد، می‌داند.» (Coady, ۲۰۰۲: ۱۳)

بر این اساس مداخلات بشردوستانه تضادی با حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک کشور ندارد بلکه وجود تضاد بستگی به این دارد که ما چه نوع تعریفی از حاکمیت و استقلال داشته باشیم. "حاکمیت وستفالیایی" یا "حاکمیت غیر وستفالیایی" اگر دولت‌ها حقوق ابتدایی انسانها و تابعان و شهروندان را رعایت نمایند به حقیقت حقوق بشر بمعنای حذف حاکمیت نخواهد بود. و حتی اگر شاهد مداخلاتی از جانب سازمانها و دولت‌ها به جهت حمایت از حقوق انسان‌ها باشیم باز این هم بمعنای تهدید حاکمیت نخواهد بود. چراکه قلمرو ارضی و سرزمینی آن کشور اشغال دائم نخواهد شد و یا بخشی از آن سرزمین منفق نخواهد شد، فقط از آن کشور بطور اجبار خواسته خواهد شد که حقوق ابتدایی، فطری، طبیعی شهروندان را رعایت نماید.

«شناسایی و پذیرش همزمان اصول حاکمیت و حمایت بین المللی از حقوق بشر تعارضی ندارند. اما در عمل ممکن است "وجود دولت دارای حاکمیت" با "حمایت بین المللی از حقوق بشر" آنگونه (که) "فراملی گراها" معتقدند، ناسازگار جلوه می‌کند، و بنابراین باید بعنوان یک عنصر تشکیل دهنده استراتژیهای حقوق بشر، مورد استفاده قرار بگیرد.» (دلبروک، ۱۳۷۷: ۷۷)

سازمان ملل متحد ابزار اجرایی حمایت از حقوق بشر

سؤالی که قابل طرح می‌باشد این است که آیا هیچ دلیلی برای این عقیده وجود دارد که قواعد بین‌المللی حقوق بشر در جهانی متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت تحقق پذیرد؟ باید اشاره داشت که این «وظیفه حقوقدانان بین‌المللی و نیز سیاستمداران این است که بدنبال "ابزار" و "انگیزه" هایی باشند تا کشورها را وادار کنند که در مسیر اجرای تعهدات بین‌المللی-اشان در خصوص حقوق بشر قرارگیرند. این چنین نیست که حاکمیت دولت همچون سدی در برابر اجرای حقوق بشر باشد" (دلبروک، ۱۳۷۷: ۸۰)

لذا در اینجا بایستی دو نوع راهکار سیاسی و رویه‌های شبه قضایی را در نظر داشت. راهکار سیاسی در صلاحیت مجمع عمومی و شورای امنیت و سایر ارکان تخصصی سازمان ملل متحد است تا در خصوص رعایت ضوابط حقوق بشر بوسیله دولتهای عضو و جلب توجه افکار عمومی در مورد هرگونه نقض حقوق بشر اقدام نماید.

راهکار دیگر شبه قضایی می‌باشد. که براین اساس گزارش‌های منظمی از جانب کمیته‌هایی که بوسیله عهدنامه‌های مختلف ملل متحد تأسیس شده تهیه می‌شود. و اشخاصی با تجربه که در درون کمیته‌ها عضویت دارند و آگاه به مسائل حقوقی و اخلاقی هستند گزارش‌های مربوط به حقوق بشر را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و از سویی دیگر دولتهایی که مورد اتهام نقض حقوق بشر هستند فرصت دارند تا مسائل خود را در این مورد در قالب نظام‌های سیاسی یا شبه قضایی ارائه نمایند. از اینرو مقدمات آغاز مذاکرات بین‌المللی در مورد مفاد یا ماهیت بین‌المللی "قواعد حقوق بشر" مورد توافق، بویژه در موقعیت‌ها و نشستهای مختلف فرهنگی فراهم می‌آید. «سازمان ملل بواسطه بکارگیری استانداردهای معاهدات در ترویج و توسعه حقوق بشر قاطع بوده است و این نقشی قانونی نشان دهنده این است که سازمان ملل، تنها سازمان بین‌دولتی جهانی است که حقوق جهانی بشر را تعریف می‌نماید. (۲: ۲۰۰۱, Weiss)

حقوق بشر از جمله مفاهیم و مسائلی است که منشور سازمان ملل متحد به شکلی آشکار، طبق بند ۳ ماده ۱، همکاری کشورها و سازمان ملل را برای تحقق حقوق بشر ضروری دانسته، اما برخی از نهادهای سازمان ملل به وضع حقوق بشر در درون کشورها توجه داشته و آنرا خارج از صلاحیت و حاکمیت دولت‌ها می‌دانند.

در خلال جنگ سرد، منافع دو بلوک شرق و غرب باعث شده بود که فعالیت‌های سازمان ملل متحد بطور اعم و شورای امنیت بطور اخص، کم رنگ و حتی بگونه ای فلج گردد، و این خود باعث گردیده بود که شورای امنیت بعنوان یک نهاد بین‌المللی که وظیفه‌اش حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بوده نقش خود را از دست داده و تنها به عرصه روابط دیپلماتیک برای تقابل دیدگاهها و منافع

کشورهای عضو تبدیل گردد.

«سازمان ملل از ابتدای تشکیل، اصل عدم مداخله را تشویق نموده و سعی در رعایت آن داشته است. برای نمونه اعلامیه سازمان ملل در زمینه عدم مداخله که در قالب قطعنامه شماره ۲۱۳۱ مجمع عمومی در ۱۹۶۵ به تصویب رسید، بر حق کشورها در زمینه انتخاب و اداره امور خود بدون دخالت خارجی تأکید ورزیده است. و این اعلامیه صریحاً مداخله‌ای را که حاکمیت و استقلال سیاسی کشورها را تهدید می‌کند، ممنوع اعلام نموده و آورده است هیچ کشوری حق ندارد بطور مستقیم یا غیر مستقیم و به هر دلیلی در امور داخلی و خارجی کشورهای دیگر مداخله نماید.» ۲۹ همچنین مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌های متعددی نظیر قطعنامه ۲۱۳۱ (در سال ۱۹۶۵) ۲۶۲۵ (در سال ۱۹۷۰) و یا ۱۰۳/ ۳۶ در سال ۱۹۸۱ وضع نموده است.

اما این موارد به معنای بی توجهی به رعایت اصول مربوط به حقوق بشر در سازمان ملل و مجمع عمومی نبوده است. «در زمینه حقوق بشر، اولین اقدامی که سازمان ملل انجام داد، تنظیم استانداردهای بین‌المللی برای رعایت حقوق بشر بود، و به راستی دستاوردهای آن در این زمینه استثنایی هستند. همانطور که "چایلدرز و اورکوهارت" اشاره می‌کنند: "اگر هیچ چیز دیگری در طول چهل و پنج سال در سازمان ملل غیر از مذاکره و تصویب تقریباً ۷۰ سند منشور بین‌المللی حقوق بشر، ابتدا توسط ۵۱ و سپس ۸۱ کشور انجام نگرفته باشد، همین اقدام به تنهایی کاملاً وجود این سازمان را توجیه می‌کند." (پک، ۱۳۸۱: ۱۳۷)

در منشور سازمان ملل متحد مواد متعددی وجود دارد که در خصوص حفظ و حمایت از حقوق بشر می‌باشد. مانند مواد ۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ و یا موادی که بنحوی از انحاء و به شکل ضمنی مداخلات بشردوستانه را مجاز و عملی می‌سازد، مانند ماده ۲۴، ۳۹، ۴۱ و یا ماده ۴۲.

طبق بند ج ماده ۵۵ منشور: «احترام جهانی و رعایت حقوق بشر و آزادیهای اساسی کلیه افراد را بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب» ۳۳ و یا طبق ماده ۵۶ «کلیه اعضاء متعهد می‌شوند اقدامات مشترک و جداگانه‌ای را در مقام همکاری با سازمان جهت حصول به اهداف مندرج در ماده ۵۵ انجام دهند.» (نگاه کنید به منشور ملل متحد) و یا در خصوص تأیید بر انجام مداخلات بشردوستانه می‌توان به بند ۲ ماده ۲۴ منشور اشاره داشت. این بند اشعار می‌دارد که «شورای امنیت در ایفای این تعهدات برطبق مقاصد و اصول ملل متحد عمل می‌کند.....» (نگاه کنید به منشور ملل متحد) در کنار همین بند ۲ ماده ۲۴ در موادی مانند ۱۲، ۸، ۷، ۶ امتیازات خاص دیگری به شورای امنیت جهت انجام این تعهدات تفویض شده است. منشور سازمان ملل در ماده ۳۹ همچنین اشعار می‌دارد که: «شورای امنیت وجود هر گونه تهدید علیه صلح- نقض صلح- یا عمل تجاوز را احراز و توصیه‌هایی خواهد نمود که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید مبادرت شود.» (نگاه کنید به منشور ملل متحد)

حتی بند ۷ از ماده ۲ منشور هرچند که بر صلاحیت داخلی کشورها صحنه می‌گذارد اما در ادامه همین بند ۷ ماده ۲ آمده است که «لیکن این اصل به اجرای اقدامات قهرآمیز و پیش بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد ساخت.

همچنین مداخله شورای امنیت در خصوص مسائل نقض حقوق بشر از آنجا ناشی می‌شود که این شورا، ارتباط تنگاتنگی را میان حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌بیند، بنابراین برای بازگرداندن صلح و امنیت بین‌المللی به صدور قطعنامه و یا حتی مجوز مداخله در زمینه‌های مرتبط با مسائل حقوق بشر اقدام نماید. «شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌تواند همچنین اظهار نماید که نقض گسترده به حقوق بشر یک تهدید برای امنیت و صلح جهانی می‌باشد. و در زمان مناسب اجازه مداخله نظامی را بدهد. (Corten, ۱۹۹۹: ۱)

«تحولات جامعه بین‌المللی و به همراه آن توسعه و دگرگونی مفهوم حاکمیت، عدم مداخله، حقوق بشر و حقوق بشردوستانه باعث گسترش دامنه صلح و امنیت بین‌المللی شده و نقش شورا را بعنوان متکفل اصلی آن افزایش داده است. در واقع شورای امنیت به تنهایی مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی را گسترش نداده، بلکه موضوعی را که از سوی جامعه بین‌المللی گسترش یافته مورد تأیید و تاکید قرار داده است.» (اشلوقی، ۱۳۸۳: ۴۸)

هر چند که امروزه بویژه از آغاز دهه ۱۹۹۰ شاهد توجه بیش از پیش نسبت به اصول و قواعد و مسائل مربوط به حقوق بشر چه در چارچوب سازمان ملل و چه خارج از این سازمان هستیم. اما بنظر می‌رسد که سازمان ملل در جهت حمایت از حقوق بشر و چگونگی مداخله در سایر کشورها که حاکمیت دیگر کشورها را نقض ننماید، این سازمان دچار ضعف‌ها و کاستی‌هایی می‌باشد.

اول اینکه: این سازمان از آغاز تا به امروز بطور مشخص و دقیقی صلاحیت داخلی کشورها را مشخص ننموده است. عبارتی شاهد حد و مرز صلاحیت داخلی و بین‌المللی بر افراد و تابعان نظامهای داخلی متعدد نیستیم، و ملاکها تا به امروزه ملاکهای جغرافیایی و مرزی بوده است اما امروزه معیارهای جغرافیایی با کاهش ارزشی روبرو شده‌اند.

بنابراین اولین ضعف سازمان ملل در مشخص ساختن صلاحیت‌های داخلی و بین‌المللی می‌باشد که اتفاقاً این مساله باعث دستاویز و بهانه‌ای برای قدرتهای بزرگ شده که در مواقعی که لازم بدانند از این ماده تفسیر موسع بعمل آورده و توسل دولت‌ها به دیوان بین‌المللی دادگستری بی نتیجه بماند و به راحتی دولت‌های قدرتمند در امور داخلی دولتها ی دیگر مداخله نمایند. «شورای امنیت سازمان ملل نیز یک مکانیسم ظاهری و کند در مورد اجرای عدالت است، زیرا حق و تو به دولت‌های قدرتمند این اجازه را می‌دهد که مانع اجرای قوانین بشردوستانه مخالف با مصالحشان شوند. همانطور که کوفی عنان اعتراف کرده است هیچ روش مناسبی برای حل این معضل وجود ندارد. اما وظیفه قانونی سازمان ملل این است که از دولت‌های یک جانبه گرا جلوگیری کند مگرآنکه تحت نظارت این

سازمان باشند. یک امکان موجود این است که هنگام اعمال حق و تو اکثریت مطلق شورای امنیت یا اعضای دائمی آن می‌توانند در مورد مجوز اخلاقی مداخله وارد مذاکره شوند. شرایط سازمان بصورتی است که همچنین می‌تواند مجوز مداخله چندجانبه را صادر کند، چون بدون مجوز سازمان ملل متحد آنها همواره تظاهر به طرفداری منطقه‌ای می‌کنند.» (Coady, 2002: 11)

دوم اینکه: عدم تعریف دقیقی از استانداردها و معیارهای حقوق بشر: زیرا هر کشوری با فرهنگ خاص خود، تعبیری خاص از حقوق بشر دارد.

سوم اینکه: این سازمان و ارکان آن بطور جدی (نه در شعار و نوشتار) از حقوق بشر بطور آشکار و صریح اقدامی انجام ن داده است. حمایت از اصول و قواعدی که هدف آن انسان و نوع بشر می‌باشد، اصول و قواعدی که انگیزه ایجاد خود همین سازمان و منشور آن بوده است، اصول و قواعدی که جزء مهمترین اصول قواعد آمره می‌باشد و در ذات و طبیعت بشری نهفته است، اصول و قواعدی که قبل از اینکه از جانب سازمانهای امروزی به شکل مدون و حتی عرفی در بیایند، از جانب خداوند به شکل الهی برای بشر و در درون بشر به ودیعه گذاشته شده است و جنبه الهی و فطری دارد.

بنظر می‌رسد که وارثان سازمان ملل فراموش کرده‌اند که هدف از ایجاد این سازمان حمایت و ترویج اصول و قواعد مربوط به حقوق بشر بوده است. سازمانی که باید تمامی قطعنامه‌ها، مصوبات، اعلامیه‌ها، مواد و بندهای آن در جهت رفاه، آزادی، سعادت و پیشرفت انسان باشد.

چهارم اینکه: در رابطه با حقوق بشر، ماده‌های صریح و محکمی ارائه نشده است و حتی نداشتن ضمانت اجرای اعلامیه حقوق بشر و اینکه به این اعلامیه جنبه التزام و تعهد داده نشده است.

پنجم اینکه: تعارضاتی که بین بعضی از مواد منشور دیده شده است که موجب تفاسیر و عقاید مختلف بین علمای صاحب نظر در این خصوص شده است. بعنوان مثال از یک طرف بند ۷ ماده ۲ به مساله عدم مداخله در امور سایر کشورها توجه دارد (هر چند که بخش دوم این بند مداخلات فصل هفتم را تأیید می‌کند) و یا قطعنامه‌های ۲۱۳۱، ۲۶۲۵ و ۱۰۳/۳۶ مجمع عمومی که ضمن تأکید بر دولتها، اصل مداخلات را ممنوع می‌نماید. اما از سویی دیگر موادی مانند بند ۴ ماده ۲، مواد ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۸، ۷۶ و یا حتی ۲۴، ۳۹، ۴۱، ۴۲ به ترتیب به حقوق بشر و انجام و اجرای مداخلات بشردوستانه تأکید می‌ورزد.

«باید توجه داشت که به گسترش پدیده جهانی شدن که کمرنگ شدن اصل حاکمیت را بعنوان اصل محوری روابط بین الملل به دنبال دارد، این سازمان می‌تواند با آزادی، قدرت و نفوذ بیشتر در مسائل جهانی دخالت کند و در عرصه بین المللی حضور یابد در جهان متکثر کنونی که دولتها دیگر محور و بازیگر اصلی نیستند، مؤسسات و نهادهای وابسته به سازمان ملل می‌توانند در نقش بازیگرانی عمده در عرصه بین المللی ظاهر شوند.» (توسلی نائینی، ۱۳۸۳: ۸)

نارسایی‌ها در در حمایت از حقوق بشر و مداخلات بشر دوستانه

هرچند که سازمان ملل بر اساس منشور رسیدگی به نقض حقوق بشر را در اختیار شورای امنیت قرار داده است. اما با تمام این اوصاف و بدلیل مطامع سیاسی متعدد کشورهای قدرتمند عضو سازمان ملل بعید بنظر می‌رسد که این سازمان بتواند در برابر چنین شرایطی تضمین کننده مداخلاتی صرفاً بشردوستانه به دور از هرگونه ملاحظات سیاسی باشد. اما متأسفانه حداقل به دو دلیل عمده اصل مداخلات بشر دوستانه در حمایت از حقوق بشر تا به امروز نتوانسته به درستی اجرا شود.

اولاً: به این دلیل که آنچه که با نام حقوق بشر مطرح بوده و می‌باشد برمبنای ارزش‌ها و هنجارها و اصول و قواعد دنیای غرب شکل گرفته که با فرهنگ‌های غیرغربی بویژه جهان سومی سازگاری نداشته و حتی در بسیاری از موارد دارای تعارض می‌باشد. حتی بعضی مواقع این تفاوت تفسیری نه بخاطر تفاوت‌های فرهنگی، بلکه بخاطر این است که دولت‌ها و یا حاکمان به جهت حفظ موقعیت خود و حفظ و توسعه قدرت خود، از این اصول، تفسیر به رأی می‌نمایند. «حتی در ملتی با فرهنگ بالا، گروه‌های خصوصی در مورد موضوعات حقوق بشر مثل سقط جنین، مجازات مرگ، حفظ سلامت و تغذیه مناسب، با هم اختلاف نظر دارند.» (۲: ۲۰۱، Weiss)

«لی پنگ وزیر خارجه (وقت) چین در اجلاس سران شورای امنیت در ژانویه ۱۹۹۲ اظهار داشت که "مسئله حقوق بشر مربوط به حاکمیت هر دولت است. وضعیت حقوق بشر در هر دولتی نایستی بدون توجه به شرایط تاریخی و ملی آن دولت مورد قضاوت قرار گیرد.."^۱ اوج این نگرانی‌ها در کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در وین (ژوئن ۱۹۹۳) بود. برخی از دولت‌های جهان سوم چون هند، چین، ایران و برزیل حقوق بشر مورد نظر غرب را برخلاف فرهنگ و عقیده خود می‌دانستند و تأکید داشتند که در مسائل حقوق بشر بایستی به فرهنگ‌های بومی توجه شود.» (کرمی، ۱۳۷۵: ۸۴-۸۵)

ثانیاً: مهم‌تر از همه اینکه در بسیاری از موارد قدرتهای بزرگ از مقوله حقوق بشر استفاده ابزاری نموده و از آن بعنوان ابزاری برای فشار علیه کشورهای ضعیفتر استفاده می‌نمایند و سعی می‌نمایند که مداخلات نظامی خود را وجهه حقوقی و قانونی داده و در قالب مداخلات بشردوستانه در جهت حفظ و تقویت و ترویج حقوق بشر به اقدام خود مشروعیت ببخشند.

نتیجه‌گیری:

۱- مداخلات بشردوستانه مفهوم جدیدی نیست، بلکه در قرون گذشته حداقل از قرن ۱۹ به شکلی مطرح بوده و در قرن بیستم نیز تحت الشعاع مسائل سیاسی ناشی از نظام دو قطبی، و "تو"های متعدد، کمتر مطرح بوده است. و پس از فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی و پایان جنگ دو نظام قدرتمند نظامی و سیاسی مجدداً برجسته‌تر از گذشته شده است.

۲- تقابل و تضاد بین دو مقوله "حاکمیت" و "مداخلات بشردوستانه"، به لحاظ حقوقی تضاد بین دو قاعده آمرانه اصل "عدم مداخله در امور دیگران" و اصل "حقوق بشر" می باشد که به نظر می رسد در صورت تضاد بین این دو اصل برتری با اصل "حقوق بشر" می باشد.

۳- آنچه که باعث تضاد بین "حاکمیت" و "مداخلات بشردوستانه" می باشد به لحاظ تفسیر و تعریف ما از حاکمیت ملی بمعنای وستفالی آن می باشد. که هرگونه مداخله را در امور سایر کشورها ممنوع می نماید. در حالیکه مداخلاتی که با هدف بشردوستانه انجام می پذیرد در جهت دفاع از حقوق اولیه انسان ها می باشد.

۴- توجه منشور ملل سازمان ملل متحد و حتی رسالت خود این سازمان و هدف از ایجاد آن در راستای حمایت از حقوق بشر می باشد که در مقدمه منشور بطور صریح نیز به آن هم اشاره شده است.

۵- منشور ملل متحد در جهت حمایت از حقوق بشر دارای حداقل پنج ضعف کلی می باشد. اولاً: صلاحیت کشورها را در خصوص مسائل داخلی آنها مشخص نکرده، عبارتی مشخص نشده است که چه مواردی جزء صلاحیت داخلی کشورها و چه مواردی خارج از صلاحیت آنها می باشد. ثانیاً: در جهت حمایت از حقوق بشر مواد محکم و قاطعی وجود ندارد. بلکه در بیشتر موارد منشور، حمایت ها جنبه ضمنی و تلویحی دارد. ثالثاً: بعضی از مواد منشور با یکدیگر حداقل در ظاهر متناقض به نظر می آیند، مانند بند ۴ ماده ۲، ماده ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۸، ۷۶ که جهت حمایت از حقوق بشر می باشد و بند ۷ ماده ۲ و یا قطعنامه های ۲۱۳۱، ۲۶۲۵ و ۱۰۳/۳۶ مجمع عمومی، در جهت حمایت از حاکمیت می باشد. رابعاً: تعریف دقیقی از استانداردها و معیارهای حقوق بشردوستانه نگرفته است، زیرا که هر کشوری بر اساس ارزشها و فرهنگهای خود تعریفی متفاوت از حقوق بشر دارد. عبارتی هر فرهنگ و جامعه ای به حقوق بشر معتقد می باشد اما آنرا بر اساس فرهنگ و تفکرات نظام خود تعبیر می نماید. و همین مساله عدم نبود معیارهای دقیق از حقوق بشر باعث شده که در بسیاری موارد قدرتهای بزرگ از این مساله سوء استفاده نمایند و رفتارهای تبعیض آمیزی را از خود نشان دهند. خامساً: الزام نبخشیدن به مقررات اعلامیه جهانی حقوق بشر. عبارتی در خصوص مفاد اعلامیه حقوق بشر، و ملزم ساختن کشورها هیچگونه ضمانت اجرایی وجود ندارد. به عبارتی شاهد مکانیسم های تضمین کننده ای برای حقوق بشر بطور بسیار جدی روبرو نبوده ایم، (گرچه در سال ۱۶۸۹ در انقلاب شکوهمند انگلستان مکانیسم های تضمین کننده ای برای این اصل مهم حقوقی تدوین گردید.)

۶- استفاده سوء کشورهای قدرتمند از تفسیر موسع از منشور ملل متحد را نباید از یاد برد.

۷- مداخلات بشردوستانه، حداقل به دو دلیل قابل توجیه می باشد. اولاً: هر اقدامی که به وجدان بشریت خدشه وارد نماید. ثانیاً: با توجه به مقدمه و مواد منشور که هدف از آن در ایجاد صلح، امنیت و حقوق بشر می باشد، بنابراین هرگونه اقدامی که ناقض موارد مذکور باشد اقدامات مداخله جویانه را

مشروع می‌سازد.

۸- حاکمیت ملی امروزه بوسیله مقولاتی نظیر جهانی شدن در دو بعد فرهنگی و اقتصادی، فناوری پیشرفته بویژه در زمینه ارتباطات و اطلاعات، مقررات و قوانین خلع سلاح، تهدیدات متقابل، منافع مشترک و همچنین دیوان کیفری بین المللی I.C.C با محدودیت روبرو شده است.

۹- امروزه مداخلات بشردوستانه در قالب تئوریهای نئولیبرالیستی، تکوین گرایان و نظریه رژیمها و نهادهای بین المللی و تئوریهایی که بر نقش بازیگران غیردولتی از جمله نهادها و رژیمهای بین المللی در کنار دولت و به محدود شدن نقش دولت معتقدند قابل بررسی می‌باشد.

۱۰- مساله حقوق بشر، ریشه در حقوق بین المللی عرفی دارد و دولت‌ها در صورت نپیوستن به میثاق‌ها و کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشر ملزم به رعایت آن می‌باشند.

۱۱- حاکمیت ملی در حال از بین رفتن نیست، بلکه حاکمیت در حال بازسازی و بازیابی خود می‌باشد. و تنها معنای وستفالی خود را از دست می‌دهد.

۱۲- معنای استقلال و حاکمیت ملی بمعنای رها بودن از هر قید و بندی حقوقی نمی‌باشد.

۱۳- و در نهایت اینکه امروزه صلح داخلی به صلح بین المللی گره خورده است.

منابع:

- برانلی، ایان (۱۳۸۳)، **حقوق بین الملل در واپسین سالهای قرن بیستم**، ترجمه صالح رضائی پیش رباط، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- بهشتی پور. حسن (۱۳۸۳)، «اصلاحات در سازمان ملل بیم‌ها و امیدها»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۱۲، دی ماه.
- پروین، محمد رضا (۱۳۷۷)، **شورای امنیت و نظام بین الملل**. تهران: سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلام ایران.
- پک، کانی (۱۳۸۱)، **صلح پایدار**، ترجمه سهیلا ناصری، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- توسلی نائینی، منوچهر (۱۳۸۳)، «سازمان ملل متحد پس از جنگ آمریکا و عراق»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، مهر و آبان.
- دلبروک، جوست (۱۳۷۷)، **حقوق بشر در پرتو تحولات بین المللی**، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی. نشر دادگستر.
- ذاکریان، مهدی. (۱۳۸۱)، **حقوق بشر در هزاره جدید**، تهران: نشر دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- روحانی، حسن (۱۳۸۲)، «مفهوم حاکمیت ملی، قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر. پیامدهای حقوقی و سیاسی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هفدهم. بهار.
- عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۰)، «مداخلات بشردوستانه و اصل عدم مداخله»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره‌های ۱۷۰-۱۶۹، مهر و آبان.
- عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۳)، «تحول نظری مفهوم حقوق بشر و جایگاه آن در روابط بین الملل»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره‌های ۱۹۴-۱۹۳، خرداد و تیر.
- غلامی، شهروز (۱۳۸۳)، «تحدید حاکمیت ملی دولت‌ها با مداخله گزائی سازمان ملل بعد از جنگ سرد»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هیجدهم، بهار.
- گسسه، آنتونی (۱۳۸۰)، «مشروعیت بین المللی اقدامات بشردوستانه قهرآمیز»، ترجمه جعفر سروی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، سال شانزدهم، مهر و آبان.
- کرد بچه، محبوبه (۱۳۸۳)، «هیاهوی بسیار برای چه؟»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۱۲، دی ماه.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۷۵)، **شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشر**

- ◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره چهل و یکم، زمستان ۱۳۹۶
- دوستانه. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مقتدر، هوشنگ. (۱۳۷۲)، **حقوق بین الملل عمومی**، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مقتدر، هوشنگ (۱۳۷۸)، «گفت و شنودی درباره منافع ملی»، **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره‌های ۱۵۱-۱۵۲، سال سیزدهم، تابستان.
- ممتاز، جمشید (۱۳۷۹)، «مداخله بشر دوستانه ناتو در کوزوو و اصل عدم توسل به زور»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم، زمستان.
- مارک، ویلیامز (۱۳۷۹)، «باز اندیشی در مفهوم حاکمیت: تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت دولتها»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، سال چهاردهم، شماره ۱۵۵، مرداد و شهریور.
- **منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری** (۱۳۷۷)، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد.
- وینست، اندرو (۱۳۷۱)، **نظریه‌های دولت**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.

- arrighi, Giovanni (۱۹۹۷), "**globalization, state sovereignty, and of the endless accumulation capital**".
- coady, c.a.j (۲۰۰۲), "**The Ethics of Armed Humanitarian Intervention**" UNITED STATE INSTITUTE OF PEACE. (JULY).
- De Cuellar, Javier perez (۱۹۹۱), Speech at University of Bordeaux, April ۲۴.
- Lowe, Vaughan and Colin Warbrick (۱۹۹۴), "**The U.N and Principles of International Law**", (New York: Routledge)
- Roberts, Adam (۱۹۹۳), "**Humanitarian War: Military intervention and HumanRigh.ts**", International Affairs, No.۳.
- WEISS, THOMAS G. DAVID P. FORSTHE ROGER A. COAT (۲۰۰۱), "**The United nation and changing world politics**". clorado. west view.
- Assistance, some lesson, **A bout humanitarian Intervention**

“f.Miskel-۲۰ man۲۰۰

<http://www.jha.ac/greatlakes/booe.htm>.The journal of humanitarian

-http://www.unesco.org/courier/۱۹۹۹_۰۸/uk/ethique/txt۱.htm.oliver.

corten. **“humanitarian intervention”**: a controversial right.
university of Brussels.